

راهبرد امنیتی ایران در مقابل تحرکات ژئوپلیتیکی

آمریکا در خاورمیانه (۲۰۱۵-۲۰۰۱)

سید امیر نیاکوئی^۱ *

حسین بهمنش^۲

چکیده

تحلیل و بررسی راهبرد امنیتی کشورها در نظام بین الملل همواره از دغدغه های دانشمندان سیاست بین الملل بوده است. یکی از نظریه های مطرح جهت تحلیل راهبرد امنیتی کشورها نظریه نواقع گرایی کنت والتز است که از جنبه ای ساختاری و سیستمیک به این موضوع می پردازد. البته در گذر زمان محققان مختلفی به تعدیل و تقویت نظریه والتز پرداخته اند تا چارچوبی تحلیلی برای بررسی تطبیقی راهبرد امنیتی کشورها در دوره های مختلف یا در مقایسه با یکدیگر ارائه نمایند. نویسندگان در این مقاله قصد دارند با بهره گیری از مدل تعدیل شده برت هنسن و پیتر تافت و آندرس ویول به بررسی راهبرد امنیتی ایران در مقابل تحرکات ژئوپلیتیکی آمریکا در خاورمیانه پس از یازدهم سپتامبر بپردازند. نگاهی اجمالی به راهبرد امنیتی جمهوری اسلامی ایران حاکی از آن است که راهبرد امنیتی این کشور در قبال حمله آمریکا به افغانستان ترکیبی از دنباله روی و موازنه نرم بوده در حالی که در اشغال عراق توسط آمریکا، موازنه نرم و در بحران کنونی سوریه، موازنه سخت وجه غالب راهبرد امنیتی ایران بوده است. بر این اساس، پرسش اصلی مقاله چنین است: راهبردهای امنیتی مختلف ایران در مقابل تحرکات ژئوپلیتیکی آمریکا در منطقه خاورمیانه را چگونه میتوان تبیین نمود؟ دوره زمانی این پژوهش پس از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ بوده و سه واقعه حمله آمریکا به افغانستان، اشغال عراق و تحرکات آمریکا در سوریه مورد توجه قرار گرفته اند. یافته های پژوهش حاکی از آن است که امنیت نسبی و ایدئولوژی نسبی متغیرهای مستقلی می باشند که با بهره گیری تلفیقی از آنها می توان راهبرد امنیتی ایران در وقایع فوق را تبیین نمود.

واژه های کلیدی: امنیت نسبی، ایدئولوژی نسبی، دنباله روی، موازنه

۱- هیات علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه گیلان

۲- دانشجوی دکتری مطالعات منطقه ای دانشگاه تهران

* نویسنده مسؤل، ایمیل: Niakoe@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۲/۱۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۱/۲

فصلنامه سیاست جهانی، دوره سوم، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۳، صص ۵۷-۸۹

مقدمه

هنگامی که در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ هواپیماهای مسافربری برج های دوقلوی سازمان تجارت جهانی را در نیویورک در هم کوفتند، جرج دبلیو بوش دنیا را به ما و بر ما تقسیم و عنوان کرد هر کس در مبارزه با تروریسم در کنار ما باشد با ما و اگر نباشد بر ماست، سپس بر طبل جنگ کوبید و مبارز طلبید؛ رژیم طالبان در افغانستان را پناهگاه گروه تروریستی القاعده دانست و فرمان حمله را صادر نمود. ایالات متحده آمریکا به همراه دیگر همپیمانانش در اکتبر ۲۰۰۱ به افغانستان حمله نمود. هر چند جمهوری اسلامی ایران این حمله را به بهانه مقابله با تروریسم محکوم کرد اما بزودی در روند بازسازی افغانستان و ایجاد ساختار قدرت با نیروهای بین المللی به مدیریت آمریکا همراه شد. در کنفرانس بن که در راستای تصمیمات سازمان ملل و برای روند انتقال قدرت به دولتی موقت در افغانستان تشکیل شد، نمایندگانی از کشورهای مختلف از جمله ایران و اتحادیه اروپا به عنوان ناظر در مراسم افتتاحیه حضور داشتند. نتیجه این کنفرانس، دولتی به ریاست حامد کرزای بود که از حمایت آمریکا برخوردار بود و ایران نیز بلافاصله آن را به رسمیت شناخت.

چندی بعد، اجلاس دو روزه بازسازی افغانستان در توکیو آغاز به کار کرد که در آن بیش از شصت کشور - از جمله ایران - و همچنین هجده سازمان بین المللی حضور داشتند (جام جم آنلاین: ۱۳۸۰/۱۰/۳۰). در این اجلاس، وزیر خارجه ایران کمک پانصد و شصت میلیون دلاری جهت بازسازی افغانستان را وعده داد. در همین راستا، خاتمی نیز به کابل سفر کرد و توافقاتی با حامد کرزای امضا نمود. در مجموع می توان گفت، هر چند ایران با تاکید و محور قرار دادن نقش سازمان ملل متحد در بحث سازماندهی اقتصادی و امنیتی بعد از اشغال افغانستان در صدد بود نقش و هدایت آمریکا را انکار نماید اما در عمل با بسیاری از ساختارها و روندهایی که ایالات متحده در همین راستا ایجاد و مدیریت کرده بود، همکاری و نقش موثری در برقراری ثبات و امنیت در این کشور ایفا نمود.

با این حال تلاشهای آمریکا پس از یازده سپتامبر تنها به افغانستان محدود نشد و حمله به عراق نیز در دستور کار ایالات متحده قرار گرفت و این کشور در سال ۲۰۰۳ بدون مجوز شورای امنیت به عراق حمله نمود. اکنون به نظر می‌رسد که تلاشهای آمریکا تهاجمی تر شده و تغییراتی بنیادین را در ساختار و ژئوپلیتیک منطقه در نظر دارد. در این میان، کمال خرازی وزیر امور خارجه وقت ایران در نخستین ساعات آغاز عملیات آمریکا علیه عراق طی اظهاراتی ضمن محکوم کردن این حمله گفت: این عملیات نظامی غیرقابل توضیح و فاقد مشروعیت است ولی جمهوری اسلامی ایران در این مناصمه به نفع هیچ کدام از طرفین وارد عمل نخواهد شد و حریم هوایی ایران به روی نیروهای متخاصم بسته است (فارس: ۱۳۸۱/۱۲/۲۹). از طرفی دیگر، سید محمد خاتمی در دیدار با وزیر خارجه اسپانیا، مواضع کشورمان در مخالفت با جنگ و کشتار مردم بی‌گناه عراق را تبیین کرد و گفت: پیامدهای این جنگ منافع غرب و امنیت بین‌الملل را به مخاطره می‌اندازد. رئیس‌جمهور با تاکید بر احیای نقش لطمه خورده سازمان ملل متحد در جریان بحران فعلی و نیز ایفای نقش جدی سازمان ملل برای پایان جنگ، گفت: شکستن حریم سازمان ملل، خطرات زیادی برای صلح بین‌المللی خواهد داشت (فارس: ۸۲/۱/۱۶). در جمع بندی مواضع جمهوری اسلامی ایران در قبال اشغال عراق باید گفت، ایران حمله به عراق را بسیار جدی تر و پر رنگ تر از افغانستان محکوم کرد و از همان ابتدا خواهان جلوگیری و یا پایان جنگ شد و رایزنی‌های دیپلماتیک بسیاری در این راستا انجام داد، اما همانگونه که آمد به هیچکدام از طرفین کمکی نکرد و در عین انتقاد تند و جدی از اقدام آمریکا موضع بی طرفی ارائه نمود و پس از اشغال نیز به این روند ادامه داد.

در این میان بحران سوریه حاکی از روند دیگری در راهبرد امنیتی ایران است. این بحران در مارس ۲۰۱۱ میلادی با حادثه ای در شهر درعا در بحبوحه بحران‌های داخلی کشورهای عربی شروع شد. با شروع اعتراضات، اکثر بازیگران مهم منطقه ای و فرامنطقه‌ای تکلیف خود را در قبال آن می‌دانستند: آمریکا، اتحادیه اروپا، ترکیه،

شورای همکاری خلیج فارس خصوصاً عربستان و قطر، حمایت و رضایت خود را از معترضان اعلام نمودند و تاکنون نیز به تلاش خود در جهت نفوذ و مدیریت اعتراضات افزوده‌اند. از طرف دیگر ایران، حزب الله لبنان، روسیه و چین البته به درجات مختلف به حمایت از بشار اسد پرداخته‌اند (نیاکویی، بهمنش، ۱۳۹۱: ۸). ایران، معترضان در سوریه را از جنس آنچه که در دیگر کشورهای عربی رخ داده ندانسته و آنان را وابسته به بازیگران خارجی می‌داند و به صورت جدی از نظام حاکم سوریه در برابر ساقط شدن توسط آمریکا و همپیمانانش حمایت کرده و گذشته از حمایت‌های دیپلماتیک، حتی از کمک‌های فنی و نظامی نیز دریغ نکرده است؛ کمالینکه فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی نیز حضور پرسنل و مشاوران سپاه پاسداران ایران در سوریه را تایید کرد (صدای روسیه: ۱۳۹۱/۶/۲۶).

بررسی اجمالی واکنش ایران به تحولات سوریه حاکی از آن است که این کشور به صورت جدی در مقابل آمریکا و سایر متحدین منطقه‌ای آن مانند عربستان و ترکیه ایستاده و از همه قابلیت‌های خود برای حفظ رژیم سوریه استفاده کرده که این امر خود زمینه تنش جدی در روابط ایران و آمریکا را موجب شده است. البته باید توجه داشت که با قدرت‌گیری جریان‌های تکفیری مانند داعش و ناتوانی غرب در مدیریت اوضاع، ایالات متحده از انجام اقدامات جدی برای سقوط اسد اجتناب کرده و با طمانینه بیشتری به تحولات سیاسی این کشور می‌پردازد و البته همچنان از جریان‌هایی مانند ارتش آزاد که آنها را مخالفان میانه روی اسد می‌داند، حمایت می‌کند. به طور کلی بررسی اجمالی واکنش‌های ایران به وقایع فوق حاکی از تفاوت‌های بارزی است که نیازمند شناسایی دقیق و تبیین است. برای این مقصود، نویسندگان در ادامه به بحث راهبردهای امنیتی پرداخته و از این منظر تلاش می‌کنند تا نوع واکنش‌های راهبردی ایران را در قالب مولفه‌هایی چون موازنه و دنباله روی ارزیابی نموده و در نهایت به تبیین چرایی این راهبردهای مختلف براساس متغیرهای مستقل پژوهش بپردازند.

۱. چارچوب نظری: تبیین راهبردهای امنیتی مختلف بازیگران در مقابل نظم تک

قطبی

در رابطه با ساختار نظام بین الملل کنونی و رفتار دولت‌ها مباحث مختلفی مطرح شده است. کنت والتز بیشتر به دنبال بررسی این موضوع بوده که چرا دولت‌ها در نظام بین‌الملل به رغم تفاوت‌هایی که از نظر سیاسی، ایدئولوژیک و غیره دارند، رفتار مشابهی را در سیاست خارجی به نمایش می‌گذارند؟ (مشیرزاده، ۱۳۸۸: ۱۱۳)

بر این اساس است که وی، سطح تحلیل را از دولت‌ها به ساختار نظام بین‌الملل منتقل می‌سازد. ساختار نظام بین‌الملل آنارشیک است، این به معنای نبود انحصار در خصوص کاربرد مشروع قدرت است. آنارشی در تحلیل والتز از روابط بین‌الملل، جایگاهی ثابت و همیشگی دارد. این مفهوم به طور اساسی به معنای آن است که نظام بین‌الملل فاقد ساختار اقتدار فراملی است که قادر باشد مقررات و قوانین خود را به اجرا درآورد (سازمند، عظیمی و نظری، ۱۳۸۹، ۲۶۲).

از نظر نواقع گرایی، تمام دولت‌های موجود در نظام بین‌الملل از لحاظ کارکردی به واسطه وجود فشارهای ساختاری در وضعیت مشابهی به سر می‌برند که باعث تحمیل نظم و روشی خاص به دولت‌ها می‌شود. از جمله اینکه همه دولت‌ها باید قبل از هر چیز به دنبال حفظ امنیت باشند. با وجود آنکه این بازیگران به طور مشابه عمل می‌کنند، ولی از لحاظ توانایی‌ها و قابلیت‌ها با همدیگر تفاوت دارند؛ زیرا همیشه در نظام بین‌الملل نوعی دگرگونی در توزیع قدرت به صورت نامساوی مشاهده می‌شود. (قوام، ۱۳۸۹، ۹۰-۸۹) در رابطه با ساختار کنونی نظام بین‌الملل نیز محققان نواقع‌گرا مباحث مختلفی را مطرح می‌کنند. «کنت والتز» برآنست که ساختار نظام بین‌المللی پس از جنگ سرد یک ساختار تک قطبی است که در آن ایالات متحده آمریکا قدرت بلامنازع می‌باشد. لکن به نظر وی نظام تک قطبی از بی ثبات‌ترین نظام‌هاست که در پایان به یک موازنه جویی در برابر قدرت هژمون خواهد انجامید. (رضایی، ۱۳۸۷، ۲۸۲) از منظری واقع‌گرایانه، نظام تک قطبی در مقایسه با سایر نظام‌ها، بی ثبات‌تر است و باعث بروز واکنش‌هایی از سوی

کشورهای قدرتمند و ضعیف می شود که در نهایت موجب ایجاد موازنه می شود (عسگری، ۱۳۸۷: ۳۷). بنابراین نظر، ابرقدرت بودن در ذات خود فرسایش آور است؛ زیرا سایر دولت ها تلاش می کنند قدرت زیاد این ابرقدرت را کاهش داده و موازنه نمایند و این کار را از طریق ائتلاف ها و بالا بردن توانایی های خود میسر می سازند. به عبارتی دیگر، در سیستم توزیع قدرت تک قطبی، سایر دولت ها اساساً تک قطب را تهدید کننده و زیان آور می دانند و این به نوع کنش تک قطب مربوط نمی شود. بطور منطقی زمانی که نظام بین الملل در وضعیت آنارشی بوده و دولتی فراملی برای اعمال قوانین و مقررات وجود نداشته باشد، خود یاری به عمده ترین ابزار برای بقای کشورها تبدیل می شود. فشارهای ناشی از کشمکش و تقابل در کنار ماهیت بی ثبات نظام بین الملل موجب می شود استراتژی موازنه قدرت علیه کشورهایی که قدرت آنها به سرعت در حال افزایش بوده و جاه طلبی هژمونیک دارند، به نظر عقلانی باشد (سازمند، عظیمی و نظری، ۱۳۸۹: ۲۶۰).

عده ای دیگر از واقع گرایان ساختاری، اینکه شکل گیری نظام چند قطبی پیامد اجتناب ناپذیر نظام توزیع قدرت تک قطبی است را قبول ندارند. ولفورت، ضمن توصیف ساختار نظام بین المللی به عنوان نظام تک قطبی، بر آنست که غلبه کامل آمریکا مانع از بازگشت به حالت موازنه قواست. به نظر وی هیچ قدرت عظیم دیگری در موقعیتی نیست که بتواند یک سیاست تفوق آمیز را در جهت جنگ یا رقابت دراز مدت با ایالات متحده پیش ببرد و هیچ یک جرات ندارند عملی انجام دهند که رویارویی و دشمنی آمریکا را متوجه خود نمایند. به همین خاطر بر خلاف نظر والتر او برآنست که نظام تک قطبی یک نظام باثبات است (رضایی، ۱۳۸۷: ۲۸۲). ولفورت همچنین به مباحث ژئوپلیتیکی و فاصله جغرافیایی آمریکا از سایر چالشگران نظام تک قطبی تاکید و نتیجه گیری می کند که این وضعیت برای تداوم نظام تک قطبی مساعد است.

هنسن نیز استدلال می کند که تک قطب با نشان دادن نیت های خیرخواهانه میتواند دوران تک قطبی را تداوم بخشد (هنسن، تافت و ویول، ۱۳۹۰: ۲۴-۲۲).

علی رغم این نظر، باید اینگونه قضاوت کرد که اتفاقات روی داده در ابتدای قرن بیست و یکم نشان می دهد که تک قطب یعنی آمریکا به ویژه در دوران جرج دبلیو بوش تمام معیارهای طولانی کردن ساختار تک قطبی و یا عدم موازنه برابر آن را نقض کرده است. آمریکا با حمله به افغانستان و عراق و تهدیدات مداوم ایران به صورت مشخص، هم ماهیت تهدیدگری خود را نشان داده و هم در منطقه اوراسیا و خاورمیانه، حضور عینی و نظامی پیدا کرده است. علاوه بر این، همواره قلمروهای ژئوپلیتیکی قدرت های منطقه ای مانند روسیه را مورد چالش قرار داده است. از این منظر می توان چالشهای اخیر روسیه و آمریکا در مناطقی چون گرجستان و اوکراین را تبیین نمود. در این میان باید توجه داشت که رهبر سیستم تک قطبی اگر چه قدرتمند است ولی در مقابل احتمال موازنه بسیاری از قدرتهای درجه دوم و یا همه آنها در قالب یک کنسرت ایمن نیست. در واقع واژه هژمون جهانی مناسب حکومتی است که عملاً می تواند بدون محدودیت از جانب هر مجموعه ای از دیگر حکومتها و در هر جایی از جهان به اقدام مورد نظر خود مبادرت ورزد. حال آنکه در سالهای اخیر ایالات متحده با چالشهایی جدی مواجه شده است (متقی، ۱۳۸۷: ۱۲).

یکی از مباحث مهم در حوزه مطالعات بین المللی، راهبردهای امنیتی مختلف بازیگران در مقابل تک قطب است که میتوان در قالب چهار راهبرد موازنه نرم، موازنه سخت، دنباله روی نرم و دنباله روی سخت تعریف نمود. موازنه سخت، رفتاری است که در آن دولت ها راهبرد هایی را برای ایجاد و روزآمد سازی قابلیت های نظامی خود اتخاذ و همچنین ائتلاف ها و ضد ائتلاف های رسمی یا غیر رسمی را نیز ایجاد و حفظ می کنند، بدین منظور که با قابلیت های قدرتمندترین دولت یا دولت تهدیدگر برابری کند. موازنه نرم، راهبردهایی را در بر می گیرد که مبتنی بر ائتلاف سازی و تعامل دیپلماتیک در چارچوب نهادهای بین المللی و فقدان اتحادهای نظامی و به دنبال آن است که هزینه های قدرتمندترین دولت یا دولت تهدیدگر برای حفظ قابلیت های نسبی اش را افزایش دهد. دنباله روی سخت، رفتاری است که در آن دولت ها راهبردهایی را برای ایجاد و روز آمدسازی قابلیت-

های نظامی خود و همچنین ایجاد و حفظ ائتلاف و ضد ائتلاف های رسمی و غیر رسمی برای حمایت از دولت تهدیدگر یا قدرتمندترین دولت به کار می بندند. دنباله روی نرم نیز راهبردهای دنباله روی غیر مستقیم، تاکتیکی یا محدود را در بر می گیرد که عمدتاً از طریق پیوستگی و تعامل دیپلماتیک و نبود اتحادهای نظامی دو یا چند جانبه به منظور حمایت از قدرتمندترین دولت یا دولت تهدیدگر انجام می گیرد (هنسن، تافت و ویول، ۱۳۹۰: ۲۰-۱۹).

در این میان نکته پر اهمیت این است که چه عواملی تعیین کننده راهبرد اعمال شده از سوی یک دولت است؟ هنسن، تافت و ویول در پاسخ به این پرسش به سه متغیر مستقل اشاره می کنند که عبارتند از قدرت نسبی، امنیت نسبی و ایدئولوژی نسبی. متغیر قدرت نسبی در جهان تک قطبی شدیداً به نفع آمریکا نامتقارن است و هیچ بازیگری قدرت قابل ملاحظه ای برای موازنه و عرض اندام در برابر تک قطب را ندارد. در حقیقت توزیع نامتقارن قدرت به نفع یک دولت، وضعیت مهمی برای سیاست خارجی و راهبرد امنیتی همه دولت ها در نظام بین الملل (از جمله تک قطب) و تهدید بالقوه ای برای اکثر دولت ها در نظام بین الملل (بجز تک قطب) است؛ با این حال این وضعیت، انگیزه های روشنی را برای تعقیب راهبرد های مشخصی فراهم نمی آورد و همچنین نمی تواند تمایزهای بین دولت ها را تبیین کند. متغیر مستقل دیگر امنیت نسبی است؛ بدین معنا که امنیت نسبی بازیگر مورد مطالعه در چه اندازه ای قرار دارد؛ در این میان، نقش تک قطب بسیار پراهمیت است. تک قطب ممکن است از طریق ایجاد اتحاد یا مستقر کردن نیروها برای یک دولت، امنیت را برای آن فراهم آورد و بر این اساس انگیزه دنباله روی را در کشور مذکور ایجاد نماید. از سوی دیگر، تک قطب ممکن است از طریق تقویت یک سامان منطقه ای یا جهانی که علیه منافع یک دولت است و تلاش برای اجبار آن دولت در پیروی از عناصر اصلی آن سامان منطقه ای یا جهانی، احتمال منازعه را برای آن دولت افزایش دهد، در این حالت دولت مزبور انگیزه قدرتمندی دارد که در مقابل تک قطب به موازنه پردازد. در نهایت، تک قطب ممکن است نقشی غیر فعال

در امنیت یک دولت ایفا کند، تقریباً آن دولت را آزاد بگذارد تا خودش بر پایه منطق مورد به مورد، راهبرد موازنه یا دنباله روی را برگزیند. سومین متغیر مستقل، ایدئولوژی نسبی است که در نوع نرم یا سخت بودن موازنه یا دنباله روی تاثیر گذار است. ایدئولوژی نسبی بدین معنا است که ایدئولوژی بازیگران نسبت به تک قطب چه تفاوت هایی دارد و در این راستا، فاصله ایدئولوژیک بین نخبگان حاکم در تک قطب و نخبگان حاکم در سایر دولت ها دارای اهمیت محوری است؛ به طور کلی استدلال شده که اگر فاصله ایدئولوژیکی میان تک قطب و بازیگران زیاد باشد، موازنه به سمت سخت و دنباله روی به سمت نرم پیش می رود و بالعکس یعنی فاصله ایدئولوژیک کم، موازنه را در شکل نرم و دنباله روی را در شکل سخت آن ترغیب می کند (هنسن، تافت و ویول، ۱۳۹۰: ۳۰-۲۵).

در جمع بندی کلی موارد آمده و تعاریف ارائه شده می توان مدل را اینگونه توضیح داد که: قدرت نسبی کمک بسیار کمی در پیش بینی و تحلیل رفتار بازیگر می نماید و تنها در تکمیل گزاره نهایی و در کنار سایر متغیرها کمک می نماید؛ بنابراین در این مدل بصورت اولیه کنار نهاده می شود. متغیر امنیت نسبی اهمیت بسیار دارد و مشخص می کند که بازیگر در مقابل تک قطب موازنه و یا دنباله روی می کند و ایدئولوژی نسبی مشخص می کند که این موازنه و دنباله روی از نوع سخت است و یا نرم.

امنیت نسبی	فاصله ایدئولوژیکی طولانی	فاصله ایدئولوژیکی کوتاه
زیاد	دنباله روی نرم	دنباله روی سخت
کم	موازنه سخت	موازنه نرم

۲. راهبرد امنیتی ایران در قبال حمله آمریکا به افغانستان و تحولات بعدی

طبق مستندات آنی که در مقدمه گفته شد و بنابر آنچه که در چارچوب نظری تحت عنوان موازنه و دنباله روی توضیح داده شد، مشخص است که ایران در قبال اشغال افغانستان توسط آمریکا، قبل و در هنگام حمله به موازنه نرم آن هم به صورت ملایم

و انتقاد گونه و بعد از سقوط طالبان نیز در کمک های بی دریغ به دولت مورد حمایت آمریکا و همراهی نسبی با سیاستهای غرب به دنباله روی نرم دست زده است. برای اینکه چرایی این مواضع را توضیح دهیم، بنابر مدل نظری مقاله دو مؤلفه امنیت نسبی و ایدئولوژی نسبی را بررسی می‌کنیم.

۱-۲. تأثیر اشغال افغانستان بر امنیت نسبی جمهوری اسلامی ایران

بنابر آنچه که در مدل نظری آمد، اگر امنیت نسبی ایران طی اشغال افغانستان بالا رفته باشد باید انتظار دنباله روی از جانب ایران را داشت و اگر امنیت نسبی کاهش یافته باشد باید انتظار موازنه را داشت؛ بنابراین باید به مشخصه های دولت سرنگون شده افغانستان و تبعاتی که از این سقوط ناشی می‌شود نگاهی انداخت. در این راستا به دو مؤلفه امنیتی پرداخته می‌شود؛ ابتدا تبعات حضور طالبان در عرصه منطقه‌ای برای ایران و سپس تبعات قومی، اجتماعی آن در عرصه داخلی ایران بررسی می‌شود. با این حال بهتر است در ابتدا نگاهی اجمالی بر شکل‌گیری گروه طالبان در افغانستان و پیامدهای آن می‌کنیم. بر این اساس لازم است گریزی هر چند کوتاه بر اشغال افغانستان توسط شوروی و وضعیت بین‌المللی و منطقه‌ای افغانستان در دهه ۱۹۸۰ میلادی داشته باشیم.

نیروهای ارتش سرخ شوروی در دسامبر ۱۹۷۹ میلادی با اشغال افغانستان جنگی جدید را آغاز کردند که نه سال طول کشید و پاکستان ناخواسته، غیررسمی و غیرمستقیم به یکی از طرف‌های درگیر در آن تبدیل شد (عطایی، شهوند ۱۳۹۱: ۹۴). پاکستان و متحدان آن از مذهب به عنوان سلاحی در برابر نیروهای شوروی در افغانستان استفاده کردند و اشغال این کشور را تحت عنوان جنگ میان مسلمانان و کافران مفهوم پردازی کردند. ایدئولوژی جهاد در دستور کار مبارزه قرار گرفت و نیرویی به نام مجاهدین در این دوره پا گرفت که سازمان اطلاعات پاکستان و سازمان اطلاعات آمریکا نقش اصلی را در شکل‌گیری آن ایفا کردند (عطایی، شهوند، ۱۳۹۱: ۹۵). در حقیقت جنگ در افغانستان یک فرصت طلایی برای پاکستان بود تا بتواند در سایه آن کمکهای آمریکا و دولتهای نفتی خلیج فارس به

گروه های جهادی را به هر عنوانی وارد کشور سازد و نیز از موضع قدرت به عمق استراتژیکی خود خصلت پاکستانی دهد (ماهنامه شاهد یاران، ۱۳۹۰: ۶۸).

از طرفی دیگر، پیروزی انقلاب اسلامی در ایران نیز برای عربستان به مفهوم ظهور رقیبی دیگر در جهان اسلام تعبیر شد که به نحوی خود را داعیه دار رهبری مسلمانان جهان عنوان می کند. به علاوه، اشغال افغانستان توسط ارتش سرخ شوروی نیز یک کشور اسلامی سنتی منطقه را در حلقه کشورهای سوسیالیستی قرار داد.

حمایت عربستان از گروه های خاص مجاهدین با استراتژی پاکستان و آمریکا هماهنگ بود. عربستان پول و اسلحه فراوان در اختیار بنیادگراترین گروه های سنی پشتون قرار می داد و افغانهای شیعه را نادیده می گرفت. عربستان به طور جداگانه نیز آن دسته از افغانهایی را که به ترویج وهابیت می پرداختند تحت حمایت قرار می داد. البته ایران نیز به سهم خود از مجاهدین افغانی حمایت می نمود و در این راستا علاقه داشت گروه های نزدیک به خود در افغانستان به پیروزی برسند. گروه های جهادی سرانجام بساط حکومت کمونیستی را برچیدند و قدرت را در کابل در دست گرفتند. با این حال آنها حدود چهار سال با تحریک بیگانگان به جان هم افتادند، و در این کشور جنگهای خونینی روی داد که پیامدهای ناگواری به همراه داشت (ماهنامه شاهد یاران، ۱۳۸۹: ۷۴). در همین اوضاع آشوب زده افغانستان بود که جماعتی به نام طالبان از مرزهای پاکستان وارد افغانستان شده و شروع به تصرف شهرها کردند. در واقع این افراد طلبه های علوم دینی بودند که از افغان ها، عرب ها و پاکستانی ها تشکیل یافته بودند. تربیت طلبه ها و دانش آموختگان مدارس مذهبی افغانی تحت تأثیر تعالیم برگرفته از مدرسه های دینی عربستان و پاکستان، باعث ایجاد دیدگاهی ضد شیعی و حتی ضد ایرانی در میان این طلبه ها شده به طوری که رافضی و ملحد دانستن شیعیان جزو اولین آموزش های مرسوم و متداول بین گروه های جماعات تبلیغی پاکستان و عربستان به شمار می رود (زرقانی، ۱۳۸۵: ۱۷۳).

در این راستا آموزه های اسلام سلفی در منطقه شروع به نضج و قدرت یابی گرفت. اسلام سلفی مبارزه جو که میراث وهابیت در شبه جزیره عربستان است و به

گفتمان نو بنیادگرایان و القاعده تسری یافته، در واقع تحولات اجتماعی-سیاسی را ولو به طور ابزاری، با تفاسیر مختلف قرآنی توجیه می کند. این جریان، با ذهنیتی جزمی با بسیاری از مسائل، با عنوان هایی چون شرک، و بدعت مبارزه می کند (ابراهیمی، ۱۳۸۹: ۱۸۱). بدین ترتیب اوضاع افغانستان شدیداً به نفع رقیبان ایران یعنی عربستان و پاکستان پیش رفت. گلبدین حکمتیار نخست وزیر وقت و رهبر حزب اسلامی افغانستان در این باره چنین می گوید: «جنبش طالبان در سال ۱۳۷۲ در پاکستان پایه گذاری شد. در زمان بینظیر بوتو و توسط ژنرال نصیر الله بابر وزیر کشور بینظیر بوتو. پاکستان، آمریکا، سعودی و امارات متحده عربی این گروه را ساختند و تجهیز کردند. هدف این بود تا از این گروه علیه مجاهدین و در رأس آنها حزب اسلامی استفاده کنند. شورای طالبان روز ۱۶ فروردین سال ۱۳۷۵ با تشکیل نشستی با شرکت ۱۵۰۰ روحانی در قندهار ضمن اعلام ملامعمر به عنوان امیر المؤمنین علیه حکومت مجاهدین در کابل اعلام جهاد نمود، و در پاییز همان سال کابل را به اشغال خود درآورد (ماهنامه شاهد یاران، ۱۳۹۰: ۶۶-۶۷).

بدین ترتیب طالبان با شکست مجاهدین به کابل دست یافت و شروع به قلع و قمع مخالفین بخصوص شیعیان کرد. در پی قدرت یافتن طالبان و بروز احساسات ضد شیعی این جنبش، به ویژه پس از شهادت دبیر کل حزب شیعی وحدت، و همکاران ارشد وی، عربستان مصمم به حمایت همه جانبه از طالبان گردید. در پی این حادثه ایران رفتار طالبان را به شدت محکوم کرد (نظری، ۱۳۸۵: ۱۱۲).

در واقع اعمال طالبان چنان بر ضد شیعیان و جمهوری اسلامی ایران بود که آمریکا سالها قبل پیش بینی نمود که ایران به دلایل مذهبی با طالبان خواهد جنگید. ایران خود را رهبر شیعیان می داند و آزار شیعیان هزاره (۱۹ در صد جمعیت افغانستان) توسط طالبان و کشتار شیعیان پاکستان، عزم ایران را برای حمایت از اتحاد شمال و به خصوص وحدت اسلامی راسختر نمود. ایران به امید نفوذ بر پشتون های سنی و وادار نمودن آنها به سهم کردن هزاره ها و همچنین تاجیک ها و ازبک ها در قدرت، کمک های مالی و تدارکاتی فراوانی برای اتحاد شمال ارسال نمود. بعد از

سقوط مزار شریف و قتل عام هزاره ها توسط طالبان) و قتل دیپلمات‌های ایرانی در کنسولگری ایران در بهار سال ۱۳۷۶)، ایران ۲۰۰ هزار نیرو در امتداد مرزهای ایران و افغانستان مستقر کرد (بورمرگ، ۱۳۸۱: ۷۲۳-۷۲۲). به طور کلی می‌توان گفت که نگرانی و هراس مقامات عربستان از اهداف استراتژیک ایران در افغانستان، در حمایت از جنبش طالبان بسیار موثر بود. این نگرانی مقامات سعودی را وادار کرد تا با تقویت بنیاد گرایی جدید، به تضعیف نفوذ ایران در افغانستان بپردازد (نظری، ۱۳۸۵: ۱۱۳-۱۱۲). موضوع دیگری که باعث نگرانی ایران می‌شد، مربوط به مرزهای شرقی کشور با افغانستان و پاکستان بود. در واقع هرچه به سوی مرزهای شرقی ایران پیش برویم، بر جمعیت اهل سنت افزوده می‌شود. وجود اکثریت جمعیت سنی مذهبی در حاشیه مرز در حالی که در کشور ایران جزء اقلیت‌های مذهبی محسوب می‌شود و در کشور افغانستان اکثریت با اهل سنت است، خود عامل مهمی در ایجاد وابستگی و دلستگی مشترک میان مردم دو سوی مرز است؛ به ویژه آن که بیشتر جمعیت اهل سنت در مرزهای شرقی حنفی مذهب هستند و تعصب خاصی نسبت به هم‌کیشان خود دارند. البته اگر بر دو عامل فوق، وجود زبان مشترک را نیز بیفزاییم، در آن صورت ارتباط میان مرزنشینان راحت‌تر خواهد بود. به ویژه در دو استان هرات و فرات ارتباط زبانی بین ساکنین حاشیه مرز با ساکنین این دو استان به راحتی صورت می‌گیرد (زرقانی، ۱۳۸۵: ۱۸۲).

از طرفی دیگر، طالبان متأثر از شاخه‌های افراطی دیوبندیسیم و تلفیق آن با آموزه‌های وهابیسیم، شیعه را یکی از دشمنان اصلی خود بر می‌شمارد و با توجه به همجواری منطقه نفوذ طالبان (افغانستان و پاکستان) با مهم‌ترین کشور تحت حاکمیت یک حکومت شیعه (ایران)، به طور ذاتی امنیت منطقه را تهدید می‌کند (نکویی، ۱۳۸۹: ۶۱). براین اساس، سطح رابطه‌ی ایران با طالبان در زمان حکومت این گروه برافغانستان، بر میزان امنیت مرزهای شرقی کشور تأثیر مستقیمی داشت. البته روابط ایران با طالبان فراز و نشیب‌های متعددی داشت؛ به طوری که این روند از عدم وجود رابطه رسمی بین دو طرف تا روابط خصمانه و صف‌آرایی برای جنگ

ادامه داشت، اما به طور کلی، هرگاه روابط بین ایران و طالبان رو به تیرگی نهاده، دو طرف با دخالت در کشور مقابل، سعی در لطمه زدن به منافع دیگری کردند. به عنوان نمونه بعد از حادثه ی مزار شریف و به شهادت رساندن کارکنان کنسولگری ایران در آن شهر توسط طالبان و انجام دو مانور ۳۰ و ۲۰۰ هزار نفری توسط ایران در اطراف مرز شرقی، روابط ایران و طالبان بسیار تیره شد و طالبان با انجام اقداماتی نظیر حمایت و تسلیح مخالفین نظام و اقداماتی از این قبیل، سعی در ناامن کردن مرز شرقی کردند (زرقانی، ۱۳۸۵: ۱۷۱).

از طرفی دیگر حضور طالبان پناهگاه و جولانگاهی برای گروه‌های تروریستی محسوب می شد به علاوه اینکه، تروریسم بین المللی به عنوان دومین مساله مهم تهدید کننده امنیت ملی ایران در سیاست گذاری خارجی کشور مطرح بوده، و ایران را روبروی گروههایی مانند القاعده که در مناطق پیرامون ایران فعال شده اند، قرار داده است (لطفیان، ۱۳۸۷: ۲۰۱).

با مواردی که آمد اکنون به سوال ابتدای این گفتار می پردازیم که سقوط طالبان و اشغال افغانستان، چه تاثیری بر امنیت نسبی ایران داشت؟ به طور کلی باید گفت، حمله آمریکا به افغانستان دو نتیجه در بر داشت که بنابر محاسبه هزینه- فایده برای ایران مهم بوده است؛ اول سقوط طالبان و دوم اشغال افغانستان. در مورد اول همانگونه که توضیح داده شد، طالبان افراطی و روبه رشد در همجواری ایران به هزینه آمریکا از میان رفت و این برای ایران خوشایند و امنیت بخش بود، بنابر این استدلال است که در همان زمان دانیل بورمرگ می نویسد: تعدادی از مقامات سیاسی ایران معتقدند سیاست حمایت ضمنی از حمله آمریکا باید تاکید عمده را بر روابط بهتر با اروپا و حتی آمریکا بگذارد. این آرزوها محاسبات عملگرایانه مقامات سیاست خارجی را نشان می دهد.. مقامات ایران تصور می کردند بدون اینکه هیچ گونه هزینه نظامی پرداخته باشند، این حمله باعث از بین رفتن دومین رقیب سنی آنها می شود (بورمرگ، ۱۳۸۱: ۷۲۳). از طرفی دیگر، حمله آمریکا و اشغال افغانستان، موجب حضور دشمن دیرینه ایران در جوار مرزهایش شد؛ اگر چه مولفه اول برای

ایران امنیت بخش بود اما مولفه دوم موجب کاهش امنیت ایران می‌شد. البته باید توجه داشت که حضور آمریکا در افغانستان که متعاقب وقایع ۱۱ سپتامبر بود تا حدودی موجه و تدافعی تلقی می‌شد و نگرانی کمتری را بر می‌انگیخت. در جمع بندی کلی می‌توان گفت که سقوط طالبان ثمرات بیشتری از مضرات اشغال افغانستان دارد با این مفروض که طالبان کاملاً توسط آمریکا برداشته شد اما معلوم نبود که آمریکا در آینده بتواند در باتلاق افغانستان با توجه به سابقه ارتش شوروی و ساختار جمعیتی و فرهنگی این کشور و نفوذ متداوم ایران در شرایط خلای قدرت، دوام بیاورد و در صورت ماندن نیز اشغالگر محسوب شده و باید هزینه های زیادی بپردازد و ایران می‌تواند بهره برداری کند. کمالینکه در آینده نیز چنین شد.

این نکته را نیز باید مد نظر داشت که تاثیرات وقایع ۱۱ سپتامبر و مدارک مستندی که در خصوص دخالت القاعده در این واقعه ارائه می‌شد، این تلقی را در میان گروهی از نخبگان سیاسی ایرانی ایجاد نمود که تلاشهای آمریکا در افغانستان عمدتاً مربوط به امنیت داخلی و تاحدودی موجه است حال آن که همان طور که ملاحظه خواهیم کرد چنین تلقی و نگرشی در خصوص حمله آمریکا به عراق مطلقاً وجود نداشت.

بنابر مباحث مطرح شده، حمله آمریکا به افغانستان و سقوط طالبان موجب افزایش امنیت نسبی ایران شد در حالی که اشغال این کشور و حضور آمریکا در همجواری ایران به کاهش امنیت نسبی ایران می‌انجامید. این دو گزاره در کنار هم یک موضع گیری دوجانبه و دوگانه از سوی ایران را برمی‌انگیخت.

اگر به وقایعی که شرحش در مقدمه آمد نگاهی کنیم مشخص است که این پیش بینی به حقیقت نزدیک است، زیرا که ایران اگرچه از سیاست آمریکا انتقاد کرد. اما در هنگامه و بعد از سقوط طالبان، در بسیاری از روندهای جانشینی قدرت به آمریکا کمک نمود. با وجود اینکه افغانستان جدید توسط کرزای پشتون سنی و مورد حمایت آمریکا اداره می‌شود و هزاره های شیعه نیز مقام عمده ای در ساختار جدید افغانستان کسب نکرده اند ایران نه تنها به حمایت خود از دولت جدید ادامه داده

بلکه وزیر امور خارجه ایران به پاکستان سفر کرده و آمادگی ایران برای فعالیت در قالب نظم جدید منطقه ای را اعلام داشت (بورمرگ، ۱۳۸۱: ۲۷۴). از زمان سرنگونی حکومت طالبان تا کنون روسای جمهوری ایران و افغانستان چند بار از کابل و تهران بازدید به عمل آورده اند. در جریان این بازدیدها ده ها موافقتنامه در بخشهای مختلف از جمله اقتصادی، فرهنگی، آموزشی و بهداشتی میان دو کشور به امضا رسیده است (ماهنامه شاهد یاران، ۱۳۸۹: ۷۴).

این روندها حاکی از آن است که رگه‌های قابل توجهی از دنباله روی نرم در سیاست خارجی ایران در این مقطع ملاحظه می‌شود که با توجه به افزایش امنیت نسبی قابل تبیین می‌باشد. به عبارت دیگر در میان تاثیرات متناقض و متضاد اشغال افغانستان و سقوط طالبان، عملاً کفه به سمت افزایش امنیت نسبی ایران سنگین تر بوده فلذا رگه های قابل توجهی از همراهی نسبی از سوی ایران را در این وقایع می-توان ملاحظه نمود.

۲-۲. تاثیر ایدئولوژی نسبی بر راهبرد امنیتی ایران در بحران افغانستان

در قسمت قبل به این نتیجه رسیدیم که ایران در واقعه حمله به افغانستان ترکیبی از موازنه و دنباله روی را اتخاذ نمود و با گذر زمان همکاری های قابل توجهی را با ایالات متحده انجام داد. در واقع حرکت ایران از موازنه به سمت دنباله روی بود و راهبرد دنباله روی به نظر می رسد که راهبرد غالب ایران بوده است که این پدیده متأثر از افزایش امنیت و قدرت نسبی ایران قابل تبیین است. حال این سوال پیش می آید که این موازنه و دنباله روی از نوع سخت بوده یا نرم؟ برای پاسخ به این پرسش بنابر مدل نظری باید مشخص گردد که فاصله ایدئولوژیک مسئولین ایران و آمریکا در چه حدی قرار داشته است. اگر فاصله ایدئولوژیک کم باشد به موازنه نرم و دنباله روی سخت می انجامد حال آن که فاصله ایدئولوژیک زیاد به موازنه سخت و دنباله روی نرم منجر می شود. به طور کلی باید توجه داشت که ایران مهد اسلام سیاسی و آمریکا مهد لیبرال دموکراسی بوده و شکاف ایدئولوژیک قابل توجهی همواره میان نخبگان حاکم بر دو کشور وجود داشته است. البته در زمان حمله

آمریکا به افغانستان اصلاح طلبان به رهبری سید محمد خاتمی مسئولیت قابل توجهی در سیاست خارجی ایران را بر عهده داشتند، بنابراین می باید انتظار داشت که شکاف ایدئولوژیک میان دو کشور تا حدودی تلطیف شده باشد. این امر تا حدودی تبیین کننده نرم بودن موازنه در مقابل حمله آمریکا به افغانستان می باشد. اما موضوعی که در سالهای بعدی بسیار پر اهمیت است قدرت گیری نئومحافظه کاران در آمریکا است که نزدیکی نسبی ایدئولوژی دو دولت را در آن برهه زمانی تحت الشعاع خود قرار داد. رویکرد به شدت ایدئولوژیک نئومحافظه کاران امریکایی که در شعار هر که با ما نیست علیه ماست، تجلی می یافت در کنار رویکرد آنها مبنی بر توسعه لیبرال دموکراسی و جهان آزاد حتی از طریق جنگ و نیروی نظامی، اصلاح طلبان در ایران را نیز بر نمی تافت، کمابینه چند ماه بعد با وجود اصلاح طلبان، ایران در محور شرارت بوش قرار گرفت. این تحولات در سالهای بعدی و مقارن حمله آمریکا به عراق عملاً امنیت نسبی ایران را کاهش و بر شکاف ایدئولوژیک دو کشور نیز دامن زد که البته در صفحات بعدی بدان پرداخته خواهد شد. به طور کلی می توان استدلال کرد که با توجه به ساختار قدرت و مشروعیت سیاسی در ایران، شکاف ایدئولوژیک میان ایران و آمریکا در مجموع بسیار پایا و عمیق بوده و عملاً امکان دنباله روی سخت را ناممکن می سازد و دنباله روی را تنها به گزینه ای محدود و مقطعی و تاکتیکی فرو می کاهد.

۳. راهبرد امنیتی ایران در قبال حمله آمریکا به عراق و تحولات بعدی

در این گفتار نیز مانند آنچه که گذشت، دو متغیر امنیت نسبی و ایدئولوژی نسبی ایران را در هنگام حمله آمریکا به عراق بررسی کرده تا به تبیین رفتار ایران در این مورد بپردازیم. همانگونه که در مقدمه آمد ایران در موضوع عراق از همان ابتدا به صورت گسترده به انتقاد از اقدام آمریکا و رایزنی دیپلماتیک و نهادی برای جلوگیری و سپس خاتمه حمله پرداخت و با اقدامات بعدی آمریکا در عراق نیز به شدت مخالفت و مقابله نمود؛ البته عمده روشهای مخالفت ایران دیپلماتیک و نهادی بوده و از اقدامات نظامی آشکار در مقابل آمریکا پرهیز نمود. بدین ترتیب و با توجه به مدل

نظری، ایران دست به موازنه نرم در برابر آمریکا زد؛ برای پاسخگویی به چرایی این واکنش مانند گفتار قبل به متغیرهای مستقل پژوهش می پردازیم.

۱-۳. تاثیر حمله آمریکا به عراق بر امنیت نسبی ایران

برای بررسی تاثیر حمله آمریکا به عراق بر امنیت نسبی ایران، همانند گفتار قبلی به تبعات داخلی و منطقه ای قبل و بعد از حمله آمریکا به عراق و سقوط صدام توجه می کنیم. پیروزی زود هنگام در افغانستان و سرنگونی طالبان چنان برای زمامداران واشنگتن خوشایند بود که پس از مدت کوتاهی آنان را دچار توهم قدرت نمود، به طوری که آمریکا تحت پوشش طرح خاورمیانه بزرگ و دموکراسی سازی در منطقه، بدون مجوز سازمان ملل و به رغم مخالفت قدرت های بزرگ دیگر و متحدین منطقه ای به صورت یک جانبه، برای اشغال عراق به عنوان دروازه جهان عرب، خیز برداشت و موفق شد در کمتر از چهار هفته رژیم بغداد را ساقط نماید (خلیلی، ۱۳۸۷: ۴۶). از نگاهی، آمریکا با ساقط کردن صدام یعنی کسی که جنگی هشت ساله را بر ملت ایران تحمیل کرد و زیان های هنگفتی از نظر مادی و معنوی به ایران وارد ساخت، کمکی ناخواسته به امنیت ملی ایران کرده است. در واقع، از اوایل ژانویه ۲۰۰۲ که عراق از سوی جرج بوش جزو محور شرارت معرفی شد، این کشور خود را در محاصره نیروهای آمریکایی یافت و هم زمان با آن، ایالات متحده، ایران را از شریکی از شرورترین دشمنانش یعنی صدام رهایی بخشید (خلیلی، ۱۳۸۴: ۱۹۷). آیا می توان گفت مانند افغانستان، ایالات متحده با ساقط کردن صدام، امنیت نسبی ایران را در کوتاه مدت افزایش داده است؟ اگر تنها به موضوع عدم وجود صدام توجه کنیم، ممکن است به این نتیجه گیری برسیم، اما نکات امنیتی مهمی در اشغال عراق وجود داشت که برای ایران چالش برانگیز بود.

صدام در زمانی ساقط گردید که مشکلات امنیتی کمی برای ایران داشت؛ به عبارتی دیگر، مدت ها پیش از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی، زرادخانه سلاح های ممنوعه صدام حسین از بین رفته و برنامه های مربوطه به سلاح های هسته ای و شیمیایی و بیولوژیکی وی کاملاً منهدم شده بود. نیروهای ارتش وی با کاهش چشم

گیری روبه روشده بود و در سایه تحریم های بین المللی هیچ امکانی در جهت توسعه سلاح های ارتش صدام وجود نداشت. ارتش ملی صدام حسین در سایه خلع سلاح تصویب شده از سوی سازمان ملل، تحریم های نظامی و محدودیت های تحمیل شده بر نقل و انتقال های نظامی در این کشور عملاً تهدیدی برای سایر کشورهای منطقه به شمار نمی رفت (زونس، ۱۳۸۵: ۷۷)

در حالی که طالبان در افغانستان در مرحله رشد و قدرت گیری نگران کننده ای بود. از طرفی دیگر جایگزین شدن آمریکا با این دولت ضعیف چالش های امنیتی ایران را تکمیل می کرد. از نگاهی، حضور آمریکا در عراق، حلقه های محاصره ی ایران را کامل کرد. با حضور در جنوب کشور از ابتدای سالهای دهه ۹۰، آمریکا هم اکنون از جانب شرق در افغانستان و پاکستان و از جانب شمال در گرجستان و جمهوری های استقلال یافته شوروی سابق مستقر بود. از جانب غرب نیز ترکیه، عضو پیمان آتلانتیک شمالی و متحد نزدیک آمریکا و اسرائیل، میزبان نیروهای آمریکایی بود. با حضور آمریکا در عراق، این حلقه تکمیل شد (جلیلی، ۱۳۸۴: ۲۰۲). به علاوه اینکه بوش این حملات را در راستای خاورمیانه بزرگ به عنوان یک پروژه ترسیم می کرد؛ شکل گیری زمینه های طرح خاورمیانه بزرگ با تهاجم عراق به کویت در سال ۱۹۹۰ آغاز شد و با رویداد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و آغاز استراتژی های تازه آمریکا در خاورمیانه و به ویژه عراق به بار نشست. طرح خاورمیانه به دنبال ایجاد سازگاری بین کشورهای درون منطقه ای نظیر سازگاری اعراب و اسرائیل از یک طرف و ایجاد سازگاری کل منطقه با سیستم بین المللی نظیر سازمان تجارت جهانی و جز اینها به رهبری آمریکا از طرف دیگر بود (اخباری، عبدی و مختاری هشی، ۱۳۹۰: ۹۲). در واقع آمریکا با موفقیت های نسبی در افغانستان و همچنین پیروزی بسیار سریع در ساقط کردن رژیم صدام، بلندپروازی های خود در تغییر ژئوپلیتیک منطقه را بلندتر فریاد میزد و از گسترش دموکراسی حتی از طریق حمله نظامی سخن می گفت و دولت هایی مانند ایران را که یاغی تصور می کرد، به سرنگونی تهدید می نمود. تهدیدهای مکرر جنگ طلبان نئومحافظه کار آمریکایی در کنار

محاصره ژئوپلیتیکی ایران با اشغال عراق، وضعیت امنیت نسبی ایران را به شدت تهدید می نمود.

اگر به شرایط بحبوحه حمله به عراق نیز توجه کنیم چالش‌ها و نگرانی‌های امنیتی ایران نیز قابل مشاهده است. آمریکا در کمتر از دو سال به دو کشور منطقه‌ای اطراف ایران حمله کرد و فضای منطقه‌ای را به شدت امنیتی کرد، ایالات متحده بر پایه آموزه عملیات پیشدستانه حمله به عراق را آغاز کرد. مفهوم این آموزه از نگاه امریکایی‌ها یعنی نوعی گسترش حق دفاع مشروع و واکنشی زود هنگام به فاجعه‌ای در آینده و مانعی برای پیشگیری از سه خطر تروریسم شبکه‌ای، کشورهای سرکش و سلاحهای کشتار جمعی (نادری، ۱۳۸۶: ۴۹) در همین راستا، بوش ایران را در محور شرارت در کنار عراق و کره شمالی قرار داد و ایران را تهدید نمود. از طرفی دیگر جنجال بر سر مسئله هسته‌ای ایران نیز دستاویز دیگری برای جنگ طلبان واشنگتن شده بود؛ بدبینها در مورد مسئله هسته‌ای ایران از زمانی آغاز شد که آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در ۱۶ ژوئن ۲۰۰۳ بیانیه‌ای منتشر ساخت که نشان می‌داد ایران در گزارش برخی فعالیت‌های هسته‌ای و نیز در مورد تجهیزات هسته‌ای که در اختیار دارد قصور و کوتاهی کرده است (جلیلی، ۱۳۸۴: ۲۰۲).

اما درکنار چالش‌های امنیتی منطقه‌ای، مسائل قومی و اجتماعی نیز بر نگرانی‌های ایران می‌افزود. کردهای ساکن عراق همواره با دولت مرکزی تضاد‌های شدیدی داشته‌اند که به نزاع‌های خونینی در دوران صدام منجر شده بود ولی می‌توانسته بود ادعاهای خود مختاری آنان را سرکوب کند؛ ولی از میان رفتن صدام این انرژی سرکوب شده را آزاد می‌کرد و با دانستن اینکه این ادعای کردها به داخل مرزهای عراق محدود نمی‌شود و سه کشور دیگر ایران، سوریه و ترکیه را نیز در بر می‌گیرد بر نگرانی ایران می‌افزود؛ از جهتی دیگر، هراس دیگر ایران این بود که حکومت جدید عراق فدرالیسم را اختیار کرده که براساس آن استقلال و خود مختاری زیادی به اقوام ساکن عراق به ویژه اکراد بدهد که این اوضاع می‌تواند بر اقلیت کردهای ساکن ایران و مطالبات استقلال طلبانه آنان تاثیر بگذارد (جلیلی،

۱۳۸۴: ۲۰۲). به علاوه اینکه غربی‌ها همواره از ابتدای پیروزی انقلاب بر تمایلات گریز از مرکز کردها دامن زده و مساعدت می‌نمودند. در واقع حتی شیخ تجزیه عراق نیز همواره برای ایران نگران کننده بوده و همچنان گزینه‌ای محتمل به نظر می‌رسد. در مجموع اگرچه با سقوط صدام دشمن دیرینه ایران از میان رفت اما چالش‌های امنیتی پیچیده‌تری به وجود آمد که باعث کاهش امنیت نسبی ایران می‌شد. در واقع باید توجه داشت که آمریکا مسرور از پیروزی‌های مختلف در فتح افغانستان و همچنین سقوط سریع حکومت عراق دستورکارهای جدیدی را برای سیاست خارجی خود تعیین کرده و از گسترش دموکراسی و سرنگونی رژیم‌های متخاصم مانند ایران نام می‌برد که برای امنیت ملی ایران تهدید آمیز بود در حالی که رژیم صدام در چنین جایگاهی نبود. همزمان با سقوط صدام حلقه محاصره ایران کامل‌تر می‌شد و به نظر می‌رسید که برخلاف حمله آمریکا به افغانستان که شاید موجه و تدافعی بود اکنون سیاست خارجی آمریکا تهاجمی و معطوف به نابودی دشمنان دیرپا صورت بندی شده است. بر این اساس و بنابر مدل نظری مقاله باید موازنه ایران علیه آمریکا در این قضیه را انتظار داشت.

اگر به موضع گیری ایران در بحبوحه حمله نیز نگاهی بیندازیم چنین عملی نمایان است؛ کما اینکه ایران می‌توانست در پرتو اقدام یک جانبه، بدون مجوز و بدون اجماع آمریکا و با هزینه کمتر از انتقاد علیه حمله به افغانستان، به انتقاد موازنه علیه ایالات متحده بپردازد. با اشغال عراق و گسترش تهدیدهای آمریکا، رویکردهای موازنه ای ایران تشدید شد تا جایی که آمریکا ایران را به حمایت از شبه نظامیان مبارز که در مقابل اشغال کشور مقاومت می‌کردند، متهم نمود که حتی می‌تواند نمودی از موازنه سخت تعریف شود.

۲-۳. تأثیر ایدئولوژی نسبی بر راهبرد امنیتی ایران در بحران عراق

در قسمت قبل به این نتیجه رسیدیم که انتظار موازنه ایران علیه آمریکا بنا بر مدل نظری قابل توجیه است، اما باید انتظار چه نوع موازنه ای را داشت؛ سخت یا نرم؟ برای پاسخ به این سؤال به نزدیکی یا دوری ایدئولوژی نسبی ایران و آمریکا در آن

برهه نگاهی می‌کنیم. به‌طورکلی جمهوری اسلامی نمادی از اسلام سیاسی است درحالی‌که آمریکا نماد و مظهر لیبرال دموکراسی است. تفاوت‌های بارز این دو مکتب در نگاه به انسان، حقوق بشر، تجارت و سرمایه‌داری و جنگ و صلح و آزادی چندان نیازی به کنکاش ندارد. در این میان با توجه به حضور نئومحافظه کاران افراطی در آمریکا که لیبرالیسم را با نوعی مسیحیت موعودگرای حامی یهود درهم آمیخته و برای خود رسالت تاریخی قائل بودند، این شکاف نمایان تر به نظر می‌رسد. بنابر این توضیحات، مدل نظری به ما می‌گوید که دولت ایران از میان موازنه سخت و نرم احتمالاً موازنه سخت را انتخاب می‌کند. اما اگر به رویدادهای صورت گرفته نگاهی بیندازیم متوجه می‌شویم که ایران بر خلاف پیش‌بینی نظریه عمدتاً به موازنه نرم علیه آمریکا دست زده و موازنه سخت، تنها در شکل حمایت مبهم و غیر مستقیم از گروه‌های مبارز در عراق نمود می‌یابد و این حمایت نیز به مرور و پس از اشغال رخ می‌دهد که هدف آن ممانعت از طرح‌های جاه طلبانه آمریکا در تغییرات سیاسی بنیادین در منطقه است.

در مجموع به نظر می‌رسد که هزینه‌های فوق‌العاده موازنه سخت در مقابل آمریکا در مقایسه با موازنه نرم که تنها در قالب‌های نهادی و دیپلماتیک متجلی می‌شود و کم هزینه است، غالب بودن موازنه نرم در راهبرد امنیتی ایران را تبیین کند. البته با گذر زمان و اوضاع پیچیده عراق که اشغالگران را با چالش‌های زیادی مواجه و ناتوانی آنها در ایجاد ثبات در این کشور را نمایان تر می‌نمود، جمهوری اسلامی ایران به شیوه ای صریح‌تر به فرورفتن آمریکا در باتلاق عراق کمک کرد و از برخی گروه‌های ستیزه جو مانند گروه مقتدی صدر حمایت کرد که میتوان این کنش را در قالب موازنه سخت تعریف نمود.

۴. راهبرد امنیتی ایران در قبال تحركات ژئوپلیتیکی آمریکا در سوریه

آخرین موضوعی که در صددیم با استفاده از مدل نظری به تبیین آن پردازیم بحران سوریه است. همان‌گونه که در مقدمه آمد، جمهوری اسلامی ایران نه تنها به حمایت نهادی و دیپلماتیک بلکه در مواردی به حمایت فنی و نظامی از رژیم حاکم در

سوریه پرداخت. بنابراین از آنجایی که ایالات متحده آمریکا خواهان سقوط بشار اسد بوده، ایران با حمایت همه جانبه از وی به موازنه سخت علیه آمریکا پرداخته است. پرسش اینجاست؛ به چه علت ایرانی که در اشغال افغانستان موازنه نرم و دنباله روی نرم و در اشغال عراق موازنه نرم را در برابر آمریکا انجام داده در مورد سوریه به سیاست موازنه سخت روی آورده است؟ برای پاسخ به این پرسش همانند گفتار های قبلی از دو متغیر مدل نظری کمک گرفته می شود.

۴-۱. تاثیر بحران سوریه بر امنیت نسبی ایران

برای پاسخ گویی به این سوال باید نگاهی به موقعیت سوریه و معادله شکل گرفته در آن داشته باشیم. سوریه سال ها با دولت بعث عراق داری رقابت ایدئولوژیک و سیاسی در منطقه بوده است؛ با ترکیه بر سر موضوع کردها و همچنین عوامل جغرافیایی مناقشه داشته است و از جمهوری اسلامی ایران در جنگ هشت ساله علیه عراق حمایت نموده است. مهم ترین عارضه ژئوپلیتیک این کشور نیز این است که در جوار مرزهای فلسطین اشغالی، یعنی قلب خاورمیانه و کانون معادلات چند مجهولی این منطقه واقع شده است. سوریه اصطلاحاً در محور مقاومت قرار دارد؛ این بدان معنی است که از گروه های جهادی فلسطین، مخصوصاً حماس و جهاد اسلامی فلسطین و همچنین حزب الله لبنان، در برابر اسرائیل حمایت مادی و معنوی می نماید (نیاکویی، بهمنش، ۱۳۹۱: ۷-۸). به عبارتی دیگر، سوریه و جایگاه ژئوپلیتیکی آن چنان پراهمیت است که با شروع اعتراضات از مارس ۲۰۱۱ در سوریه، تمامی بازیگران مهم منطقه ای و فرامنطقه ای بصورت جدی و بدون پرده پوشی به تکاپوی حمایت و یا مخالفت با نظام حاکم آن پرداخته اند و به قول یکی از تحلیلگران، در حال حاضر، سوریه نه تنها چشم طوفان در خاورمیانه است، بلکه تمرکز منافع قدرت های بزرگ است که به دنبال مجموعه ای از طرح ها برای حل و فصل بحران یک کشور مستقل هستند! (Liming: 2012) اما سوال اینجاست که سقوط سوریه در دامان آمریکا و هم پیمانانش چگونه بر امنیت نسبی ایران تاثیر می گذارد؟

یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های آمریکا در منطقه، اسرائیل می‌باشد، ایالات متحده متعهد است که همواره از امنیت اسرائیل حمایت کند و بدان بیفزاید. تعهد آمریکا در این رابطه در دو جهت سو می‌گیرد؛ برنامه اول اینکه فرایند صلح خاورمیانه را در جهت منافع اسرائیل پیش ببرد و برنامه دوم اینکه همزمان مهمترین دشمنان اسرائیل که در راس آن ایران قرار دارد را در منطقه به حاشیه براند. تضمین موجودیت، منافع و امنیت اسرائیل، همواره از اهداف و برنامه‌های غیر قابل تغییر آمریکا از ابتدای پیدایش این رژیم بوده است. دلایل این رابطه ویژه و استثنایی، پژوهش مبسوطی را می‌طلبد، اما واقعیت آن را همگان صحنه‌گذارده و تایید می‌نمایند. حتی با روی کار آمدن اوباما و شعار "تغییر" وی نیز شاهد تغییر بنیادین در این قضیه نبودیم. در مورد مسائل مهم سیاست خارجی ایالات متحده، هیچ چیز اساسی طی دوران اوباما بهبود نیافته است؛ ایالات متحده همچنان بدون قید و شرط، حتی در موارد بغرنج رنجهای فلسطین و ترمز اسرائیل از قوانین بین‌المللی، پشت سر اسرائیل بوده است. (Falk: 2011) اسرائیل و تامین بقا و امنیت آن از جمله کدهای ژئوپلیتیکی جهانی آمریکا محسوب می‌شود. کد ژئوپلیتیکی عبارتست از دستور کار عملیاتی سیاست خارجی یک کشور که در ماورای مرزهای خود، مکانهای جغرافیایی را مورد ارزیابی قرار می‌دهد (حافظ نیا، ۱۳۹۰:۱۴۴). بر این اساس، آمریکا باید به نفع اسرائیل در منطقه توازن ژئوپلیتیکی ایجاد نماید. در همین راستا پروژه‌های ائتلاف سازی به نفع اسرائیل و امنیت آن، از جمله استراتژی‌های آمریکا در چند دهه گذشته بوده است. سوریه در جایگاه ژئوپلیتیکی خاصی قرار دارد که به همراه ایدئولوژی سرسختانه رهبران آن، امنیت اسرائیل را به مخاطره می‌اندازد. این کشور به تعبیری در چهار راه خطرناک ژئوپلیتیکی قرار گرفته است؛ سوریه با اردن، اسرائیل، لبنان، ترکیه و عراق هم مرز است، در دره فرات گسترش یافته و در تقاطع آبراه بزرگ و خط لوله منطقه است و دارای همکاری‌های گسترده نظامی با روسیه می‌باشد. روسیه در بندر طرطوس سوریه و کنار دریای مدیترانه پایگاه پیشرفته نظامی ایجاد نموده که به منزله سنگر خاورمیانه ای آن کشور است. دمشق متحد مهم ایران و دشمن آشتی ناپذیر

اسرائیل و متضاد آن است (Chossudovsky: 2011). سوریه در میان ایران و گروه های جهادی فلسطینی و لبنانی قرار گرفته است. این کشور نه تنها خود از این گروه ها حمایت می کند، بلکه قلمرو و مرز ژئوپلیتیکی ایران، یعنی دشمن اسرائیل را به کناره مرزهای این رژیم رسانده است. از طرفی دیگر، باید توجه داشت که رژیم اسد به دلیل اتخاذ مواضع مبارزه جویانه و سرسختانه در قبال اسرائیل و حمایت از جریانهای مقاومت در فلسطین و لبنان، تا حدودی از حمایت ملی گرایانه نیز بهره می برد (Akl: 2011). با حمایت های ایران و سوریه بود که اسرائیل شکست ناپذیر جنگ های ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳، دو بار از دو گروه جهادی در سال های ۲۰۰۶ و ۲۰۰۸ شکست سنگینی خورد. با نابود کردن این پل ژئوپلیتیکی و از میان برداشتن رابط میان ایران و صف اول مقاومت، هدف اول امریکا به عنوان تضمین کننده امنیت اسرائیل، محقق خواهد شد.

با شروع حوادث منطقه، فرصت مناسبی برای این سیاست به وجود آمده است. به دیگر سخن، حوادث سوریه مانور امریکا برای از بین بردن محور ایران، سوریه و حزب الله به عنوان شالوده قدرت ایران در منطقه است (Abdo: 2011) و هنگامی که دوستان اسرائیل در واشنگتن به این نتیجه رسیدند که راه ایران از سوریه می گذرد و پاشنه آشیل حزب الله نیز هست، روز شمار سقوط بشار اسد شروع شد. (۲۰۱۱: Ó Cathail) در سال ۲۰۰۳، طبق طبقه بندی پنتاگون، سوریه به عنوان دولتی سرکش و پشتیبان تروریسم معرفی شد و جنگ با سوریه به عنوان بخشی از جنگ گسترده با ایران مورد ارزیابی قرار گرفت (Chossudovsky: 2011) و ایران، عراق و سوریه در اولویت تغییر رژیم برای قرن جدید امریکایی قرار گرفتند (Bolton: 2011) به تعبیری دیگر، سوریه گروگان امریکا برای فشار به ایران است. این کشور هم پیمان استراتژیک ایران در برابر گروه کشورهای عربی به رهبری عربستان و همچنین اسرائیل است. برای ایران، سوریه خط مقدم دفاع در برابر ایالات متحده و اسرائیل است (Abdo: 2011) واشنگتن برای پیشبرد مذاکرات صلح و همچنین امنیت اسرائیل، باید این کشور را از ایران جدا سازد (Brookings: 2009) و در این راستا با

خارج نمودن سوریه از هم‌پیمانی با ایران، نه تنها به محور مقاومت و پشتیبان آن یعنی ایران ضربه وارد می‌شود، بلکه دشمن دیرینه امریکا یعنی جمهوری اسلامی ایران نیز تضعیف می‌شود.

از جهتی دیگر، امریکا در طول سالیان سعی نموده است عربستان را در برابر ایران قرار داده و تجهیز نماید تا موازنه‌ای منطقه‌ای ایجاد کند؛ در واقع، بعد از اینکه شاه سرنگون شد، عربستان سعودی به عنوان متحد ایالات متحده باقی ماند و ایران به دشمن آن کشور تبدیل شد. پس از آن، استراتژی جدید امریکا بر مبنای رقابت این دو و در اتحاد با عربستان تعریف شد (M.Milani:2011).

اما به نظر می‌رسد عربستان به تنهایی، توانایی این موازنه را ندارد. لذا ترکیه در عرصه خاورمیانه و سوریه ورود پیدا می‌کند و این موضوعی است که معادلات را پیچیده تر ساخته و بر نگرانی ایران می‌افزاید. به نظر می‌رسد در اوایل دولت باراک اوباما، تصمیم گرفته شد که ترکیه دروازه اصلی ایالات متحده به خاورمیانه باشد و این تصمیم معطوف به کاهش حضور ایالات متحده در خاورمیانه، مواجهه با ایران و سوریه، و همچنین میانجیگری صلح جامع اعراب و اسرائیل صورت‌بندی شده بود (Badran: 2011) از جهتی دیگر، کشور ترکیه رقیب تاریخی برای ایران می‌باشد و در این جهت در موضوع سوریه میان ایران و ترکیه، مانور دیپلماتیک در حال وقوع است؛ باز در خاورمیانه و میان ایران و ترکیه که برای موقعیت خود در سوریه تلاش می‌کنند (Wagner: 2011). به علاوه، سیاست خارجی ترکیه در حال تحرک در حوزه ژئوپلیتیکی خود است و این کشور برای تبدیل شدن به قطبی منطقه‌ای در جهان تک قطبی آینده تلاش می‌کند (Grigoryan and Grigoryan: 2011). و در همین راستا است که برای سرنگونی بشار اسد شمشیر را از رو بسته است؛ ترکیه همسایه بزرگ سوریه، به مقابله با این کشور پرداخت و درهای خود را برای هزاران نفر از پناهندگان سوری گشود و به سوریه اولتیماتوم نهایی داده است و حتی اسد را تحدید به دیوان بین‌المللی دادگستری نموده است (Zaka Syed : 2011) به دیگر

سخن، آنکارا در بازی خود در حال منزوی کردن و مجازات بشار اسد است و معتقد است سرمایه گذاری بر روی او با صرفه نیست (Baroud : 2011).

در جمع بندی نهایی، سقوط بشار اسد و افتادن سوریه در دامان غرب و رقبای منطقه ای ایران، امنیت نسبی جمهوری اسلامی ایران را آشکارا مورد چالش قرار داده و آن را کاهش می دهد. بنابراین مدل نظری مقاله به ما می گوید که ایران برای اینکه از امنیت خود دفاع کند، می باید در موضوع سوریه به موازنه برابر آمریکا و متحدانش بپردازد. باید در نظر داشت که بسیاری از نظریه پردازان و دیپلماتها از جمله لاوروف بر این باورند که هدف غایی آمریکا از تحرکات سوریه محدود کردن نفوذ ایران و حتی براندازی است. طبیعتاً تلاشهای آمریکا برای کاهش امنیت نسبی ایران واکنش موازنه ای از سوی ایران را برمی انگیزاند و به مانند اشغال عراق موجب تحرکات مقابله ای ایران می گردد. البته باید توجه داشت که با گذر زمان و قدرت گیری داعش و جریانات تکفیری در سوریه و عراق، نقش ایالات متحده در بحران سوریه تقلیل یافته و نوعی انفعال راهبردی در میان تصمیم گیران سیاست خارجی آمریکا ملاحظه می شود.

۲-۴. تاثیر ایدئولوژی نسبی بر راهبرد امنیتی ایران در بحران سوریه

در قسمت قبل به این نتیجه رسیدیم که به علت اهمیت فوق العاده سوریه برای ایران، چالش برای این کشور از جانب آمریکا و همپیمانانش به صورت مستقیم امنیت نسبی ایران را کاهش می دهد. بنابر این مدل نظری به ما می گوید که انتظار موازنه از جانب ایران علیه آمریکا قابل توجیه است. در مرحله بعد می توان این سوال را مطرح کرد که این موازنه از چه نوعی است؛ سخت یا نرم؟ به روال گفتارهای قبلی به ایدئولوژی نسبی دو کشور در این زمان نگاهی می کنیم. همان طور که اشاره کردیم شکاف ایدئولوژیک بین دو کشور همواره شدید بوده و البته در دوران ریاست جمهوری احمدی نژاد با پررنگ تر شدن گفتمان انقلابی در ایران این شکاف عمیق تر نیز به نظر میرسد. مباحثی چون محو اسرائیل و تاکید زیاد بر محتوای ایدئولوژیکی نظام در کنار ادبیات و گفتمان تهاجمی احمدی نژاد بر شکاف

ایدئولوژیک دو کشور دامن می‌زد. لازم به ذکر است که در دوره اصلاحات که مقارن حمله آمریکا به عراق و افغانستان بود، علی‌رغم وجود شکاف ایدئولوژیک بین دو کشور، ایده‌هایی چون گفت و گوی تمدنها و به‌طور کلی گفتمان روشنفکری دینی حاکم بر دولت تاحدودی شکاف فوق‌را کمرنگ تر می‌نمود.

بر این اساس به نظر می‌رسد که ایدئولوژی نسبی ایران و آمریکا در برهه زمانی بحران سوریه از یکدیگر فاصله زیادی داشته و بنابر مدل نظری انتظار داریم که ایران به موازنه از نوع سخت‌علیه ایالات متحده بپردازد. همچنین باید توجه داشت که با توجه به ناکامی آمریکا در ایجاد نظم مورد نظر در عراق و همچنین ناکامی در جنگهای غزه و لبنان و به‌طور کلی ناکامی‌های خاورمیانه‌ای آمریکا، اتخاذ راهبرد موازنه سخت‌حداقل در مقایسه با سال‌های ۲۰۰۵-۲۰۰۱ کم‌هزینه‌تر بوده و این عامل خود محرک اتخاذ چنین راهبردی بوده است.

در عمل نیز همان‌طور که بیان کردیم چنین رفتاری از سوی ایران مشاهده شده است. حمایت نظامی و لجستیکی سپاه پاسداران از رژیم سوریه در کنار نقش آفرینی فعال نظامی حزب الله لبنان که بازوی عملیاتی ایران محسوب می‌شود را میتوان از این زاویه تحلیل نمود.

البته باید توجه داشت که پس از قدرت‌گیری تکفیری‌ها در عراق و سوریه که موجب نگرانی غرب را فراهم آورده و همچنین پیروزی اعتدال‌گرایان در ایران، زمینه همکاری و تعامل میان ایران و آمریکا بیش از گذشته فراهم شده و شکاف ایدئولوژیک میان دو کشور از دوره ریاست جمهوری احمدی‌نژاد کمتر شده است. افزایش امنیت نسبی ایران در پرتوی مذاکرات هسته‌ای و همچنین کاهش نسبی شکاف ایدئولوژیک دو کشور در این دوره زمانی می‌تواند بر راهبرد امنیتی ایران تاثیر گذار باشد و تغییر دهنده سیاست‌های موازنه سخت‌سال‌های ابتدایی بحران سوریه باشد.

نتیجه‌گیری

در این پژوهش تلاش شد که با استفاده از مدل تعدیل شده برگرفته از نواقح گرایبی کنت والتز به تبیین راهبردهای امنیتی مختلف ایران در ارتباط با تحرکات ژئوپلیتیکی آمریکا در حمله به افغانستان، اشغال عراق و بحران کنونی سوریه پرداخته شود. در چارچوب نظری بیان شد که مدل نظری تشکیل یافته از دو متغیر مستقل و یک متغیر وابسته می‌باشد. امنیت نسبی و ایدئولوژی نسبی متغیرهای مستقلی هستند که در ارتباط با ایران در وقایع فوق مورد مطالعه قرار گرفتند. از طرفی دیگر راهبرد امنیتی که می‌تواند در قالب موازنه و دنباله روی در اشکال سخت یا نرم آن اتخاذ گردد، متغیر وابسته در این پژوهش هستند. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که راهبردهای امنیتی ایران در بحرانهای فوق متفاوت بوده است؛ در واقع ایران در قبال اشغال افغانستان راهبرد دنباله روی نرم توأم با موازنه نرم را اتخاذ کرد که البته دنباله روی نرم رویکرد غالب بود، در حالی که در اشغال عراق توسط آمریکا، موازنه نرم و در بحران کنونی سوریه، موازنه سخت وجه غالب راهبرد امنیتی ایران بوده است. حمله آمریکا به افغانستان و سقوط طالبان موجب افزایش امنیت نسبی ایران شد در حالی که اشغال این کشور توسط آمریکا به کاهش امنیت نسبی ایران می‌انجامید. البته از آنجا که حمله آمریکا به افغانستان تا حدودی تدافعی و موجه و در چارچوب حقوق بین‌الملل به نظر می‌رسید، در مجموع احساس تهدید ایران کمتر بوده و امنیت و قدرت نسبی ایران با تحولات افغانستان فزونی گرفت. بر این اساس می‌توان غالب بودن دنباله روی در راهبرد امنیتی ایران را تبیین نمود. از سوی دیگر شکاف ایدئولوژیک بین ایران و آمریکا همواره پایا و عمیق بوده و این بدان معناست که دنباله روی تنها در شکل محدود و مقطعی آن انجام می‌گیرد و وارد مرحله سخت و نظامی نخواهد شد. در خصوص حمله آمریکا به عراق، اگرچه دشمن دیرینه ایران از میان رفت، اما چالش‌های امنیتی پیچیده تری بوجود آمد که باعث کاهش امنیت نسبی ایران میشد. در واقع آمریکا مسرور از پیروزی‌های مختلف در فتح افغانستان و همچنین سقوط سریع حکومت عراق دستورکارهای جدیدی را برای

سیاست خارجی خود تعیین کرده و از سرنگونی رژیم‌هایی مانند ایران سخن می‌گفت که برای امنیت ملی ایران تهدید آمیز بود. همزمان با سقوط صدام، حلقه محاصره ایران کامل تر می‌شد و به نظر می‌رسید که برخلاف حمله آمریکا به افغانستان که شاید موجه و تدافعی بود، اکنون سیاست خارجی آمریکا تهاجمی و معطوف به نابودی دشمنان دیرپا صورت بندی شده است. بر این اساس و بنابر مدل نظری مقاله میتوان اتخاذ راهبرد موازنه از سوی ایران را تبیین نمود. البته با توجه به شکاف ایدئولوژیک عمیق میان دو کشور باید اتخاذ راهبرد موازنه سخت از سوی ایران را شاهد می‌بودیم. با این حال، ایران بر خلاف پیش‌بینی نظریه، عمدتاً به موازنه نرم علیه آمریکا دست زده و موازنه سخت، تنها در شکل حمایت مبهم و غیر مستقیم از گروه‌های مبارز در عراق نمود می‌یابد. در مجموع به نظر می‌رسد که هزینه‌های فوق‌العاده موازنه سخت در مقابل آمریکا در مقایسه با موازنه نرم که تنها در قالب‌های نهادی و دیپلماتیک متجلی می‌شود و کم هزینه است، غالب بودن موازنه نرم در راهبرد امنیتی ایران را تبیین کند. در مورد بحران سوریه نیز باید گفت که سوریه ارزش حیاتی و استراتژیک برای ایران دارد و تهدید سوریه از جانب آمریکا و متحدان منطقه‌ای مانند ترکیه و عربستان، امنیت نسبی ایران را به طور جدی کاهش می‌دهد بنابراین ایران به موازنه علیه آمریکا پرداخته است. همچنین با توجه به ناکامی‌های قابل توجه آمریکا در ایجاد نظم منطقه‌ای مطلوب در خاورمیانه که پرهزینه‌بودن موازنه سخت را تقلیل می‌دهد و همچنین با پررنگ تر شدن گفتمان انقلابی در ایران در دوران ریاست جمهوری احمدی نژاد، شکاف ایدئولوژیک میان ایران و آمریکا عمیق تر شد فلذا موازنه سخت پررنگ‌تری را از جانب ایران مشاهده نمودیم. البته قدرت‌گیری جریانات تکفیری در سوریه و عراق و بیم خلالی قدرت در سوریه عملاً باعث شده که در سال‌های اخیر فشار غرب برای براندازی سریع رژیم اسد عملاً کاهش یابد. این رخداد در کنار قدرت‌گیری اعتدال‌گرایان در ایران عملاً فصل نوینی را در روابط ایران و آمریکا گشوده و بر راهبرد امنیتی و سیاست خارجی دو کشور در بحران سوریه تاثیر گذارده است. در واقع افزایش امنیت نسبی ایران در

صورت موفقیت مذاکرات هسته‌ای و همچنین کاهش نسبی شکاف ایدئولوژیک دو کشور پس از قدرت‌گیری اعتدال‌گرایان در ایران می‌تواند بر راهبرد امنیتی ایران تاثیر گذار باشد و سیاستهای موازنه سخت سالهای ابتدایی بحران سوریه را تغییر دهد.

منابع

الف - فارسی

- ابراهیمی، نبی‌الله، ۱۳۸۹، گفتمان اسلام سلفی و جهانی شدن امنیت خاورمیانه، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال سیزدهم، شماره چهارم، زمستان
- اخباری، محمد، عبدی، عطا...، مختاری هشی، حسین، موقعیت ژئوپلیتیک ایران و تلاش‌های امریکا برای تثبیت هژمونی خود در جهان (مطالعه موردی: طرح خاورمیانه بزرگ)، فصلنامه پژوهش‌های جغرافیای انسانی، شماره ۷۵، بهار
- امیری، مهدی، ۱۳۹۰، نظام متغیر موازنه قدرت در آسیای مرکزی و پیامدهای آن برای ایران، فصلنامه مجلس و پژوهش، سال ۱۸، شماره ۶۵
- بورمرگ، دانیل، ۱۳۸۱، آیا ابهام در روابط ایران و آمریکا پایان می‌یابد؟، ترجمه، پوراآخوندی، نادر، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال پنجم شماره سوم و چهارم، پاییز و زمستان
- سازمند، بهاره، عظیمی، ابوالفضل، نظری، علی اکبر، ۱۳۸۹، نظریه موازنه قدرت والتز: نقد و بررسی کارآمدی آن در عصر حاضر، فصلنامه روابط خارجی، سال دوم، شماره چهارم، زمستان
- جلیلی، محمد رضا، ۱۳۸۴، امیدها و تردیدهای ایرانیان پس از صدام، ترجمه، سپهر، حسین، فصلنامه راهبرد، شماره ۳۷، پاییز
- چگونگی ظهور و سقوط طالبان در افغانستان، ۱۳۹۰، ماهنامه شاهد یاران، شماره ۶۶، فروردین و اردیبهشت
- حافظ نیا، محمدرضا، ۱۳۹۰، اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک، مشهد: انتشارات پاپلی.
- حافظ نیا، محمد رضا، رومینا، ابراهیم، ۱۳۸۴، تحول روابط ایران و عربستان و تأثیر آن بر ژئوپلیتیک خلیج فارس، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، شماره ۷۷، تابستان
- خلیلی، حسین، ۱۳۸۷، تصاعد بحران امنیتی در دوران عملیات پیشدستانه در عراق، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۸، شماره ۱، بهار
- کولایی، الهه، نوری، علی رضا، ۱۳۹۱، «معمای امنیت» و آینده نظام کنترل تسلیحات دوجانبه بین روسیه و آمریکا، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۲، شماره ۲، تابستان

رضایی، علیرضا، ۱۳۸۷، چین و موازنه نرم در برابر هژمونی ایالات متحده آمریکا در عرصه نظام بین الملل، فصلنامه راهبرد یاس، شماره ۱۶، زمستان

زرقانی، سید هادی، ۱۳۸۵، عوامل موثر در امنیت مرزی با تأکید بر مرز شرقی ایران و افغانستان، مجله علوم جغرافیایی، شماره ۱، بهار

زونس، استفان، ۱۳۸۵، ناگفته های بوش، ماهنامه سیاحت غرب، شماره ۴۴، اسفند

عسگری، محمود، ۱۳۸۷، موازنه نرم در برابر قدرت برتر یک جانبه گرا، فصلنامه راهبرد دفاعی، سال ششم، شماره ۱۹، بهار

عطایی، فرهاد، شهوند، شهراد، ۱۳۹۱، افراط گرایی فرقه ای در پاکستان (۱۹۷۹-۲۰۰۱)، دوفصلنامه علمی - پژوهشی دانش سیاسی، سال هشتم، شماره دوم (پیاپی ۱۶)، پاییز و زمستان

قوام، سید عبدالعلی، ۱۳۸۹، «روابط بین الملل، نظریه ها و رویکردها»، چاپ چهارم، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)

لطفیان، سعیده، ۱۳۸۷، ایران و خاورمیانه: انتخاب های دشوار و موضوعیت واقع گرایی، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۸، شماره ۳، پاییز

مشیرزاده، حمیرا، ۱۳۸۸، «تحول در نظریه های روابط بین الملل»، چاپ چهارم، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)

متقی، ابراهیم، ۱۳۸۷، ژئوپلیتیک تعادل و موازنه نرم، مطالعه موردی: خاورمیانه در بین سالهای ۹-۲۰۰۱، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال چهارم، شماره اول، بهار

مروری بر روابط ایران و افغانستان در نیم قرن گذشته، ۱۳۸۹، ماهنامه شاهد یاران، شماره ۵۹، مهر

نادری، محمود، ۱۳۸۶، چگونگی روند دولت سازی در عراق پس از صدام مایه های نامنی، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۳۸، خرداد و تیر

نظری، عبداللطیف، ۱۳۸۵، مقاومت شیعیان افغانستان در برابر طالبان در چارچوب تحلیل گفتمان، فصلنامه شیعه شناسی، سال چهارم، شماره ۱۴، تابستان

نکویی، سید احمد، ۱۳۸۹، مولفه های امنیتی طالبان، ماهنامه پیام انقلاب، شماره ۴۱، آذر

نیاکویی، سید امیر، بهمنش، حسین، ۱۳۹۱، بازیگران معارض در بحران سوریه: اهداف و رویکردها، فصلنامه روابط خارجی، سال چهارم، شماره چهارم، زمستان

هنسن، برت و پترتافت و آندره ویول. ۱۳۹۰. راهبردهای امنیتی و نظم جهانی امریکایی «، قدرت از دست رفته»، ترجمه سید امیر نیاکویی و احمد جانسیز، رشت: انتشارات دانشگاه گیلان.

ب- انگلیسی

Abdo, Geneive, August 25, 2011, - How Iran Keeps Assad in Power in Syria-
<http://www.foreignaffairs.com/articles/68230/geneive-abdo/how-iran-keeps-assad-in-power-in-syria>.

Akl, May, April, 19, 2011. The false hope of revolution in syria.

- <http://mideast.Foreignpolicy.Com/posts/2011/04/19/why-the-syrian-case-is-different>.
- Badran, Tony. August 16, 2011. Obama's Options in Damascus. <http://www.foreignaffairs.com/articles/68129/tony-badran/obamas-options-in-damascus>.
- Baroud, Ramzy. November 26, 2011. Zero-Problems Foreign Policy No More: Turkey and the Syrian Abyss. <http://www.foreignpolicyjournal.com/2011/11/26/zero-problems-foreign-policy-no-more-turkey-and-the-syrian-abyss/>.
- Brookings. March 19, 2009. On a New Footing: U.S.-Syria Relations. http://www.brookings.edu/articles/2009/0319_syria_saab.aspx
- Bolton, K. R. February 22, 2011. Iran: The Next Domino? <http://www.foreignpolicyjournal.com/2011/02/22/iran-the-next-domino/>.
- Chossudovsky, Michel. June 17, 2011. The Destabilization of Syria and the Broader Middle East War. <http://www.globalresearch.ca/index.php?context=va&aid=25312>.
- Chossudovsky, Michel. August 9, 2011. A Humanitarian War on Syria? <http://www.globalresearch.ca/index.php?context=va&aid=25955>.
- Falk, Richard. May 20, 2011. Global Leadership: American Retreat, BRIC Ambivalence, and Turkey's Rise. <http://www.foreignpolicyjournal.com/2011/05/20/global-leadership-american-retreat-bric-ambivalence-and-turkeys-rise/>.
- Liming, Yang, February 08, 2012, Syria: Proxy Battleground For Western Conflict With Russia, <http://www.globalresearch.ca/syria-proxy-battleground-for-western-conflict-with-russia/29160>
- Ó Cathail, Mairéad. November 19, 2011. Sanctioning Syria: The Long Road to Damascus. <http://www.foreignpolicyjournal.com/2011/11/19/sanctioning-syria-the-long-road-to-damascus/>.
- Milani, Mohsen M. October 11, 2011. Iran and Saudi Arabia Square Off. <http://www.foreignaffairs.com/articles/136409/mohsen-m-milani/iran-and-saudi-arabia-square-off>.
- Wagner, Daniel. September 12, 2011. Turkey's High Stakes Foreign Policy Gamble <http://www.foreignpolicyjournal.com/2011/09/12/turkeys-highstakes-foreign-policy-gamble/>.
- Grigoryan, Suren and Dr. Vardan Grigoryan. October 26, 2011. The Neo-Turkish Gambit. <http://www.foreignpolicyjournal.com/2011/10/26/the-neoturkish-gambit/>.
- Zaka Syed, Aijaz. August 14, 2011. Splendid Isolation of Syria <http://www.foreignpolicyjournal.com/2011/08/14/splendid-isolation-of-syria>